

مقایسه بهای تاریخی، بهای جاری و ارزشهای خروجی

ترجمه و گردآوری: مهدی مرجانی - نصرآ... تیمانی

مقدمه

هدف از تهیه این مقاله، مشارکت هر چند ناچیز در امر تحقیق مستمر برای بهبود روشهای حسابداری است. در این مقاله سه هدف مجزا اما در عین حال مرتبط که هر کدام به یک مسأله اشاره می‌کند مطرح می‌شود. هدف اول به وضوح در صدد تمایز قائل شدن بین سه روش حسابداری رقیب (بهای تاریخی، بهای جاری و ارزشهای خروجی) است. مسأله این است که در مباحث حسابداری قاطعانه و دقیقاً بین این سه روش رقیب تمایز قائل نشده‌اند و مسائل قابل تفکیک با یکدیگر آمیخته شده‌اند. هدف دوم بررسی و تشریح یک مثال ساده است و به کمک آن کوشش می‌شود برتری یکی از روشهای رقیب نسبت به سایر روشها نشان داده شود. مسأله این است که در مباحث حسابداری از معیارهایی استفاده شده است که بین روشهای رقیب تبعیض قائل نمی‌شوند و به همین دلیل به‌گزینش منطقی کمک نمی‌کنند. انتخاب روش برتر مستلزم شناسایی و وضع معیاری است که تبعیض‌گذار باشد. هدف سوم تعمیم کاربرد عملی معیار مشخص شده به سایر موارد خاص می‌باشد. مسأله این است که انواع مختلفی از

London, 1979.

3- Renshall, M., Allan, R. and Nicholson, K., "**Added Value in External Financial Reporting**",

The Institute of Chartered Accountants in England and Wales, London, 1979.

4- Accounting Stanadards Committee. "**The Corporate Report**", London, 1975.

5- Cox, B. "**Added Value And The Corporate Report**". Management Accounting, April, 1976,
PP. 142-146.

شرکتها و داراییها وجود دارند که روشهای حسابداری قابل وضع برای آنها با یکدیگر در تضاد می‌باشند. هدف کلی دستیابی به اصول عمومی‌تر حسابداری است که مدتهاست این مهم از نظر اهل علم و عمل بدور مانده است و مسأله کلی این است که حسابداری به جای یک سری اصول عمومی دارای اصول ویژه و خاص بسیاری است که به حل مسائل کمک نمی‌کند. این سه هدف و سه مسأله مرتبط با آنها، سه بخش این مقاله را تشکیل می‌دهند. در بخش اول، یک مثال فوق‌العاده ساده شده جهت تشریح ماهیت روشهای رقیب مورد استفاده قرار گرفته است و در بخش دوم همین مثال برای شناسایی و وضع معیار، مورد استفاده واقع شده است. مزیت این مثالهای ساده شده در این است که آنها به راحتی توسط خواننده درک می‌شوند. منظور این است که مسائل پیچیده عریان شوند تا بتوان بر تفاوت‌های معمولی بین آنها تأکید کرده و به بهترین شکل به اهداف گزارشگری مالی دست یافت. اگر بتوان مفاهیم و اهداف را به وضوح روشن کرد به تجزیه و تحلیل موارد پیچیده‌تر که موضوع هدف سوم است کمک خواهد شد.

چون این مقاله به ارزشهای خروجی که در ورای اذهان عمومی قرار داد توجه می‌کند، لذا باید دو کار صورت پذیرد. اولاً، ارزشهای خروجی باید درک شوند و ثانیاً تشریح و اثبات شوند. به نظر نویسندگان مورد دوم مهمتر از اولی می‌باشد. نویسندگان خوشنود خواهند شد که بتوانند بسیاری از سوء تفاهمهایی را که پیرامون ارزشهای خروجی وجود دارد برطرف کنند اعم از اینکه با معیارهای شخصی خوانندگان سازگار باشد یا نباشد.

بخش اول - توضیحات

هدف این بخش تشریح دو نوع متفاوت از ارزشهای مبادله‌ای است که برای درج در حسابها با یکدیگر در رقابت می‌باشند. تفاوت بین این دو روش ناشی از تضادهایی است که نمی‌توان از کنار آنها بی‌تفاوت گذشت، منشاء دوم این تفاوتها عبارت از موقعیت موقتی دو نوع از ارزشهای مبادله‌ای است. در این بخش هدف مشاهده، توصیف دقیق و رعایت بی‌طرفی (و نه انتقاد) است.

۱-۱- مسأله

تغییرات سریع قیمت‌ها موجب گردیده تا بسیاری از حسابداران و استفاده‌کنندگان در جستجوی راهی برای بهبود حسابداری بر اساس بهای تاریخی (Historical Cost) باشند. اکثراً پیشنهاد می‌کنند که باید به جای بهای تاریخی، از قیمت‌های جاری (Current Prices) استفاده شود. در آغاز در مقایسه بهای تاریخی تمرکز بر به موقع بودن قیمت‌های جاری می‌شد و به مجرد دستیابی به مدارکی که قیمت‌های جاری را تأیید می‌کرد اطلاعات به روز گزارش می‌شد. اما امروزه به نظر می‌رسد که اکثریت قریب به اتفاق حسابداران تصور می‌کنند که بهای جاری تنها جایگزینی برای بهای تاریخی می‌باشد. شاید دلیل اصلی این امر از عادت حسابداران به ثبت بهاء (Cost) نشأت گرفته باشد. به همین خاطر و نیز کم توجهی حسابداران، تمرکز بیشتر از قیمت‌های جاری به بهای جاری معطوف شد و به تبع آن اکثر تحقیقات و مباحثات علمی به مقایسه بهای تاریخی در مقابل بهای جاری سوق داده شده است. در این مقاله با تمرکز بیشتر بر مطالب فوق به دو نکته مهم اشراف پیدا می‌کنیم:

(۱) دو نوع متفاوت قیمت جاری وجود دارد. این دو عبارتند از: بهای جاری و ارزش خروجی (Exit value) که متعاقباً تشریح خواهند شد.

(۲) موافقین و مخالفین گزارشگری اطلاعات جاری به جای اطلاعات تاریخی متفاوت، از آن دسته از مخالفین و موافقینی هستند که برگزارش نوع اطلاعات تأکید می‌کنند. توجه بیش از حد بر این دو نکته باعث بروز مشکلات زیادی به شرح زیر شده است.

اولاً، مانع شناسایی موجودیت یک روش رقیب (ارزش خروجی) در سطح گسترده شده است. چون اکثر مباحث حسابداری بیشتر حول حقانیت روشهای رقیب حسابداری برای سنجش بهای تاریخی متمرکز بوده است، لذا به استفاده عملی از ارزشهای خروجی به عنوان یک روش جایگزینی توجهی نشده است. به رسمیت شناختن موجودیت یک روش جایگزینی شرط لازم برای انتخاب منطقی روش مرجح می‌باشد. ممکن است بدانیم که بستنی سنتی را به بستنی شکلاتی ترجیح می‌دهیم اما اگر ندانیم که بستنی شکلاتی هم وجود دارد نمی‌توانیم بفهمیم که بستنی سنتی نسبت به بستنی شکلاتی نیز ارجحیت دارد.

ثانیاً، توجه بیش از حد به دو نکته مذکور مانع شناسایی تفاوت‌های مفهومی بین قیمت

جاری و بهای جاری شده است. اکثراً تصور می‌کنند که هم قیمت جاری و هم بهای جاری معرف قیمت جاری هستند و بسیاری فکر می‌کنند که چون تفاوت مقداری بین این دو بی‌اهمیت است بنابراین تفاوت مفهومی آنها نیز بی‌اهمیت می‌باشد. یکسان قرار دادن بهای جاری و قیمت جاری مانع از ارائه راه حلی برای مسأله مقایسه بهای جاری در مقایسه با بهای تاریخی شده است. از آنجا که غالباً بهای جاری بر مبنای خصوصیات ارزشهای جاری (Current Value) بحث شده است در نتیجه اینگونه استدلال شده است که چون ارزشهای خروجی خوب (یا بد) هستند بنابراین باید بهای جاری را پذیرفت (یا رد کرد) و بهای تاریخی را رها کرد (یا حفظ کرد).

ثالثاً، مانع شناسایی ماهیت دو بدیل در سطح گسترده شده است. نتیجتاً استدلالها و مباحث اغلب بر مبنای درک غلط و سوء تفاهمها بنا شده‌اند. از این دو عده‌ای گفته‌اند که چون ارزشهای خروجی مبتنی بر قیمت‌های گذشته (یا آینده) است پس بهای جاری، برتر از ارزشهای خروجی است اما، این عده غافل از این حقیقت هستند که ارزشهای خروجی خود نوعی قیمت جاری محسوب می‌شوند.

رابعاً، مقایسه بهای جاری با بهای تاریخی دو بحث جداگانه را با هم درآمیخته است. مثلاً ممکن است دقیقاً گزارشگری قیمت‌های جاری (بهای جاری، ارزش خروجی) منظور نظر باشد اما با بهای جاری یا ارزش خروجی مخالفت شود. آراء مخالفین استاندارد حسابداری مالی شماره ۳۳ (FASB # 33) حاکی از آن است که FASB اطلاعات جاری را مطلوب دانسته اما با یک نوع خاص از اطلاعات جاری مخالفت کرده است. چنانچه مسأله را بهتر بشکافیم، این گفته‌ها بیشتر روشن خواهند شد. فهرست دسر یک رستوران را در نظر بگیرید که فقط دارای بستنی وانیلی و کیک توت‌فرنگی است، در واقع این فهرست انتخاب وانیل در برابر توت‌فرنگی را با انتخاب بستنی در مقابل کیک ترکیب می‌کند. چنانچه مشتری بستنی توت‌فرنگی را دوست داشته باشد ممکن است تصمیم‌گیری در خصوص صرف دسر را فراموش کند.

۲-۱- تمیز قیمت از بهاء و ارزش خروجی

به عنوان مثال، یک ورقه سهم که قیمت آن در بازار بورس سهام ۱۰۰۰ ریال است را در

نظر بگیریید. چنانچه فردی بخواهد این سهم را خریداری کند لازم است ۱۱۰۰ ریال (۱۰۰۰ ریال به علاوه ۱۰۰ ریال کمیسیون) پرداخت کند. چنانچه فرد دیگری که مالک همان سهم است بخواهد آن را بفروشد، ۹۰۰ ریال (۱۰۰۰ ریال منهای ۱۰۰ ریال کمیسیون) عایدش خواهد شد. البته ۱۰۰۰ ریال در صورتی بهای (Cost) آشنا محسوب می‌شود که تاریخی باشد و در صورتی جاری محسوب می‌شود که به حال یا آینده مربوط گردد. ۹۰۰ ریال در صورتی «ارزش خروجی» ناآشنا محسوب می‌شود که بتوان آن را با افزودن واژه‌هایی چون تاریخی، جاری یا آینده اصلاح کرد. بنابراین سه رقم وجود دارند که معرف سه مفهوم می‌باشند.

اول: بهاء (Cost) = وجه نقد پرداخت شده یا قابل پرداخت (پرداختی) در صورت انجام خرید (۱۱۰۰ ریال).

دوم: قیمت (Price) = رقم مرجع (۱۰۰۰ ریال).

سوم: ارزش خروجی (Exit Value) = وجه نقد دریافت شده یا دریافتی در صورت انجام فروش (۹۰۰ ریال).

این مفاهیم به یک لحظه مشابه زمانی اشاره می‌کنند که در آن لحظه هر سه رقم به طور همزمان وجود دارند. رتبه‌بندی آنها مهم و ثابت می‌باشد. به این صورت که بهای تاریخی از ارزشهای خروجی تاریخی بزرگتر، بهای جاری از ارزشهای خروجی جاری بزرگتر و بهای آتی از ارزشهای خروجی آتی بزرگتر خواهند بود و تفاوت آنها همواره به میزان دو برابر کمیسیون خواهد بود.

۳-۱- پرسشها

حال که قیمت از بهاء و ارزش خروجی متمایز گردید، اولین پرسش را طرح می‌کنیم: پرسش اول: از میان بهاء (Cost) و ارزش خروجی کدامیک را باید به عنوان مبنایی برای گزارشگری داراییها و سود پذیرفت؟

این سؤال به همان اندازه که در زمان خرید مطرح می‌شود در زمان کلیه تاریخهای ترازنامه‌های میان دوره‌ای و پایان دوره نیز مطرح می‌شود.

۱-۳-۱- خرید

سؤال مذکور بدو در لحظه خرید مطرح می‌شود. ثبت بهاء به صورت زیر نوشته خواهد شد:

اول فروردین:	اوراق بهادار	۱۱۰۰ ریال
	نقد	۱۱۰۰ ریال

بر اساس تعریف اول، بهاء (Cost) برابر با وجه نقد پرداخت شده تعیین می‌شود. در

مقابل، ارزش خروجی به صورت زیر ثبت می‌شود:

اول فروردین:	اوراق بهادار	۹۰۰ ریال
	زیان در تاریخ خرید	۲۰۰ ریال
	نقد	۱۱۰۰ ریال

بر اساس تعریف سوم، ارزش خروجی از طریق قرار دادن آن برابر با وجه نقد دریافت

شده (در صورت فروش) تعیین می‌شود. البته می‌توان ثبت فوق را به گونه دیگری نوشت. به

این صورت که ابتداء هر سهم به میزان ۱۱۰۰ ریال (بهاء) ثبت شود، آنگاه با انجام ثبت

دیگری آن را تا ۹۰۰ ریال (ارزش خروجی) کاهش داد و ۲۰۰ ریال تفاوت را با عنوان «هزینه

کمسیون» نام نهاد. ثبت قبلی صرفاً برای تشریح تفاوت مفهومی بین بها و ارزش خروجی به

کار گرفته شده است و به همین دلیل ۲۰۰ ریال نیز به نام «زیان در تاریخ خرید» نامیده شده

است.

در متون مرتبط با بهاء (Cost)، داراییها به عنوان اقلامی تعریف شده‌اند که انتظار می‌رود

در آینده منافع ایجاد کنند. با توجه به این تعریف بلادرنگ پرسشی در خصوص ثبتهای فوق

مطرح می‌شود. اگر دارایی‌ها دارای منافع آتی هستند، پس چرا قیمت‌های آتی به جای قیمت‌های

جاری ثبت نمی‌شوند؟

پرسش دوم: از میان قیمت‌های جاری و قیمت‌های آتی (سود سهام‌های آتی) کدامیک باید

ثبت شود؟

پاسخ پرسش دوم ما را زیاد معطل نخواهد کرد. این پرسش به دو دلیل مطرح شده است:

دلیل اول - منشاء ایجاد این پرسش متفاوت از پرسش اول است. تصمیم‌گیری در

خصوص ثبت بهاء (Cost) فی نفسه پاسخی برای این پرسش که از میان بهای جاری یا بهای

تاریخی کدامیک باید ثبت شوند نمی‌باشد و مشابه آن همین دلیل در مورد ارزشهای خروجی نیز صادق است. منطق اینکه چرا نمی‌توان قیمت‌های آتی را ثبت کرد روشن است، زیرا آینده ناشناخته و نامعلوم است. اگر ما در صدد ثبت قیمت‌های آتی برآییم به انحراف و خطاکاری متهم خواهیم شد. بنابراین، بهتر است پیش‌بینی قیمت‌های آتی توسط شخص ثالث را ملاک ثبت قرار دهیم. عده زیادی از مردم توصیه می‌کنند که چون پیش‌بینی‌ها مفید هستند بنابراین این باید آنها را ثبت و گزارش کرد. اگر تصمیم بر پذیرش این توصیه‌ها باشد، باز هم با یک پرسش مواجه هستیم: کدام نوع از قیمت‌های آتی پیش‌بینی شده (بهاء یا ارزش خروجی) باید ملاک گزارشگری قرار گیرند.

دلیل دوم - در واکنش به آینده نامعلوم، یک تفاوت مفهومی اساسی بین بهاء و ارزش جاری وجود دارد. یک دارایی اغلب به عنوان مخارجی تعریف شده است که متضمن منافع آتی است. عکس آن نیز صادق است یعنی اگر یک مخارج دارای منافع آتی نباشد پس نباید به عنوان هزینه سرمایه‌ای تلقی شده و به تبع آن نباید به عنوان یک دارایی ثبت شود بلکه باید به حساب هزینه منظور شود. دلیل ثبت یک قلم به عنوان دارایی آن است که انتظار می‌رود منافع مورد انتظار آن افزونتر از مخارج آن باشد. در این حالت ارزش آنچه که تحصیل شده با وجه نقد پرداخت شده سنجیده می‌شود و ارزش سهم برابر با آن قرار داده می‌شود زیرا انتظار می‌رود منافع آتی بزرگتر از آنچه از دست رفته (در اینجا وجه نقد) باشد. قرار دادن ارزش سهم برابر با وجه نقد پرداخت شده مانع از ثبت منافع سرمایه‌ای (Gain) در زمان خرید می‌شود. در مقابل، ارزشهای خروجی بر منافع کنونی (وجه نقد قابل دریافت) تأکید دارند. این مطلب به این معنی اشاره می‌کند که اگر سهم خریداری شده، لحظه‌ای بعد به فروش رود مانده وجه نقد ۹۰۰ ریال خواهد شد که این مبلغ با مانده وجه نقد در لحظه قبل از خرید (۱۱۰۰ ریال) مقایسه شده و نتیجه آن کاهش در منافع آتی به میزان ۲۰۰ ریال است. این مبلغ معرف زیان در زمان خرید می‌باشد. به عبارت دیگر اگر این تفکر، در قالب عبارتی آشناتر بیان شود چنین خواهد بود:

۱۱۰۰ ریال هزینه سرمایه‌ای است که در این مفهوم یک بهاء محسوب می‌شود، ۹۰۰ ریال ارزش خروجی یک درآمد محسوب می‌شود. تفاضل هزینه سرمایه‌ای (۱۱۰۰ ریال) با

درآمد مکتسبه (۹۰۰ ریال) معرف ۲۰۰ ریال زیان می‌باشد.

۲-۳-۱- بهاء و ارزش خروجی در تاریخهای ترازنامه‌های میان دوره‌ای

ترازنامه به هر تاریخی که تهیه شود باز هم پرسش اول مطرح می‌شود. فرض کنید در ۳۱ فروردین ماه، قیمت سهم به ۱۰۵۰ ریال افزایش می‌یابد، چنانچه در همین تاریخ کمیسیون (۱۰۰ ریال) به قیمت اضافه یا از آن کسر شود، بهاء و ارزش خروجی به ترتیب به ۱۱۵۰ ریال و ۹۵۰ ریال بالغ خواهد شد.

بر اساس ویژگی کیفی محافظه کاری و اصل تحقق یا هر دو آنها، حسابداری بر اساس بهای تاریخی با ثبت کردن افزایش قیمت مخالف می‌باشد. بدلائل مشابه نیز ارزشهای خروجی می‌توانند با ثبت افزایش قیمت مخالفت کنند اما، این بار این مخالفت در چارچوب «حسابداری ارزشهای خروجی تاریخی» انجام می‌شود. پس حالا می‌توان مجدداً به سراغ پرسش اول رفت زیرا روشهای رقیب بهای تاریخی را به میزان ۱۱۰۰ ریال و ارزش خروجی تاریخی را به میزان ۹۰۰ ریال در ترازنامه مورخ ۳۱ فروردین ثبت می‌کنند. مسأله این است که تصمیم‌گیری در خصوص گزارش قیمت‌های تاریخی فی نفسه پاسخی برای این سؤال که کدامیک از قیمت‌ها باید گزارش شوند نمی‌باشد. همچنین تصمیم‌گیری در مورد گزارش کردن بهاء (Cost) یا ارزش (Value) خروجی فی نفسه پاسخگوی این پرسش که «تاریخی» یا «جاری» باید انتخاب شود نمی‌باشد. در اینجا پرسش سوم که جدای از دو پرسش قبلی است مطرح می‌شود.

پرسش سوم: در هر تاریخ ترازنامه از بین قیمت‌های جاری (بهای جاری و ارزش خروجی) و بهای تاریخی کدامیک باید گزارش شوند؟

ترکیب سؤالهای اول و سوم مانع دستیابی به جواب برای هر دو پرسش می‌شود. به همین دلیل آنها از هم تفکیک شده‌اند. اما حقیقت این است که اکثریت قریب به اتفاق حسابداران فکر می‌کنند که ارزش خروجی تاریخی همان بهاء می‌باشد. از آنجا که قصد بر آن نیست که با طرح ارزشهای خروجی تاریخی به عنوان مخالف سرسخت بهاء (Cost) قلمداد شویم، از بحث بیشتر در این خصوص اجتناب می‌شود و فقط اشاره می‌شود که جز در موارد خاص

ارزش خروجی به معنای ارزش خروجی جاری است. بنابر این با صرف نظر کردن از ارزش خروجی تاریخی فقط سه بدیل بهای تاریخی، بهای جاری و ارزش خروجی باقی می ماند. ثبت اصلاحی زیر هم برای بهای جاری و هم برای ارزش خروجی نوشته می شود:

۳۱ فروردین: اوراق بهادار ۵۰ ریال

منافع اوراق بهادار ۵۰ ریال

اگر چه ثبت اصلاحی فوق برای هر دو روش مبلغ یکسانی را نشان می دهد. اما برای هر یک مفهوم متفاوتی را القاء می کند. برای بهاء جاری نظر بر این است که در ۳۱ فروردین سهم به مبلغ قابل پرداخت منعکس می گردد. به عبارت دیگر وجه نقدی ثبت می شود که در صورت انجام خرید در تاریخ ۳۱ فروردین ضرورتاً باید پرداخت شود. چون فعلاً مبلغ قابل پرداخت ۱۱۵۰ ریال می باشد و مبلغ پرداخت شده ۱۱۰۰ ریال بوده است بنابر این تفاوت ۵۰ ریال معرف منافع ناشی از نگهداری اوراق بهادار می باشد. متقابلاً برای ارزشهای خروجی نظر بر این است که در ۳۱ فروردین سهم باید به میزان مبلغ قابل دریافت منعکس گردد. به عبارت دیگر باید به میزان وجه نقدی ثبت شود که در صورت انجام فروش در تاریخ ۳۱ فروردین دریافت خواهد شد و چون در حال حاضر مبلغ قابل دریافت ۹۵۰ ریال است (حال آنکه مبلغ قابل دریافت قبلی ۹۰۰ ریال بوده است)، لذا به میزان ۵۰ ریال «منافع ناشی از افزایش ارزش» وجود دارد. بنابر این همانگونه که ملاحظه شد دو مفهوم متفاوت وجود دارد. تعریف چهارم: «منافع ناشی از نگهداری» = وجه نقد قابل پرداخت منهای وجه نقد پرداختی (قابل پرداخت قبلی)

تعریف پنجم: «منافع ناشی از افزایش ارزش» = تغییر عواید = نقد قابل دریافت - نقد قابل دریافت قبلی (دریافت شده).

در تاریخ خرید تفاوت مفهومی مشابه است. در تاریخ خرید انتظار می رود عواید آتی افزونتر از وجه نقد پرداختی باشد و به همین دلیل ارزش سهم برابر با وجه نقد پرداختی تعیین می شود. در تاریخهای میان دوره ای انتظار می رود افزایش در عواید آتی بزرگتر از (یا مساوی) افزایش در وجه نقد قابل پرداخت باشد و به همین دلیل ارزش سهم برابر با وجه نقد قابل پرداخت فعلی می باشد و تفاوت بین وجه پرداختی و وجه قابل پرداخت معرف منافع ناشی از

نگهداری است. در مقابل، ارزش خروجی در صدد ثبت عواید فعلی است و به افزایش ارزش توجه دارد زیرا عواید فعلی بزرگتر از عواید گذشته است. بنابر این منافع (زیان) ناشی از نگهداری و منافع (زیان) ناشی از تغییر ارزش خروجی مبتنی بر دو مفهوم کاملاً متفاوت هستند.

در مثال مورد نظر، روش بهای جاری سود را به میزان ۵۰ ریال گزارش می‌کند که این مبلغ تماماً معرف منافع ناشی از نگهداری است. روش ارزش خروجی زیان خالص را به میزان ۱۵۰ ریال (پس از کسر ۵۰ ریال منافع ناشی از تغییر ارزش از زیان خرید به میزان ۲۰۰ ریال) گزارش می‌کند. البته واضح است که روش بهای تاریخی هیچگونه منافعی را گزارش نمی‌کند. در ماه‌های بعد نیز مشابه همان ثبتهای اصلاحی برای ثبت میزان تغییر در وجه نقد قابل پرداخت یا قابل دریافت لازم می‌باشد. سود سهام دریافتی به شیوه معمول ثبت خواهد شد و بالتبع در چارچوب سیستم بهای جاری - سود برابر با سود سهام دریافتی بعلاوه (یا منهای) منافع ناشی از نگهداری می‌باشد و در چارچوب سیستم ارزش خروجی - سود برابر با سود سهام دریافتی به علاوه (یا منهای) منافع ناشی از تغییر ارزش می‌باشد. اما در سیستم بهای تاریخی سود برابر با مبلغ سود سهام خواهد بود. زیرا سود سهام اثر مشابهی بر هر سه روش دارد. لذا روشهای مذکور هیچ فرقی برای آن قائل نمی‌شوند.

۳-۳-۱ - فروش

سؤالات مطروحه در زمان فروش مطرح نمی‌شوند. زیرا تمام روشها حساب نقد را به ازای مبلغ دریافت شده بدهکار و حساب سهام را به ازای ارزش ثبت شده آن بستانکار می‌کنند و تفاوت را به حساب منافع منظور می‌کنند. برای مثال، چنانچه سهم در اول اردیبهشت به فروش برسد و نیز از ۳۱ فروردین تا اول اردیبهشت هیچ تغییر دیگری رخ نداده باشد ثبتهای مربوط به سه روش رقیب به شرح زیر می‌باشد:

روش بهای تاریخی، اول اردیبهشت:	نقد	۹۵۰ ریال
	زیان فروش	۱۵۰ ریال
	اوراق بهادار	۱۱۰۰ ریال

روش بهای جاری، اول اردیبهشت:	نقد	۹۵۰ ریال
	زیان فروش	۲۰۰ ریال
	اوراق بهادار	۱۱۵۰ ریال
روش ارزش خروجی، اول اردیبهشت:	نقد	۹۵۰ ریال
	اوراق بهادار	۹۵۰ ریال

طبق معمول زمانی که «چرخه نقد به نقد» کامل می‌شود، برای کل دوره هیچ تفاوتی در ارزشگذاری یا در گزارش سود وجود نخواهد داشت. در این صورت بر طبق هر سه روش زیان خالص برابر با ۱۵۰ ریال است.

در روشهای بهای جاری و بهای تاریخی، ایده آشنای تطابق هزینه‌ها با درآمدها غالب است. چون آینده در حال حاضر نمود ندارد، عواید (دریافتهای نقدی) نامعلوم هستند و لذا به همین دلیل لازم نیست بیش از حد بر روی آنچه از دست خواهد رفت تمرکز شود. اما در عوض می‌توان عواید را با وجه نقد پرداختی مقابله کرد. برای این کار هم روش بهای جاری و هم روش بهای تاریخی ۹۵۰ ریال را با بهاء گذشته مقابله می‌کنند.

تفاوت در این است که بهای تاریخی، عواید را با نقد پرداخت شده (۱۱۰۰ ریال) در تاریخ پرداخت مقابله می‌کند، حال آنکه بهای جاری عواید را با نقد قابل پرداخت (۱۱۵۰ ریال) در آخرین تاریخ ترازنامه مقابله می‌کند. در مقابل بهاء (اعم از تاریخی و جاری) ارزشهای خروجی در همه حال بر روی منافع حاصل از تفاوت بین نقد قابل دریافت و نقد قابل دریافت قبلی متمرکز است.

۴-۱- خلاصه

مثال مطروحه روشن ساخت که میان روشهای سه گانه تفاوتها و مشابهتهایی وجود دارد. یکی از موارد تشابه این است که هر سه روش از خرید تا فروش سود را مشابه گزارش می‌کنند. تفاوت عمده میان قیمتهای جاری (اعم از بهای جاری و ارزش خروجی) و بهای تاریخی این است که تحت روش بهای تاریخی، یک مبلغ گذشته در ترازنامه فعلی گزارش می‌شود حال آنکه تحت روش قیمتهای جاری معادل مبلغ نقد در تاریخ ترازنامه گزارش می‌شود. اما بهای

جاری و ارزش خروجی از دو جنبه با یکدیگر مشابه هستند اولاً هر دو سهم را در تاریخ ترازنامه اندازه گیری می کنند و ثانیاً هر دو معادل نقد را اندازه گیری می کنند. تنها تفاوت آنها در این است که اگر خرید انجام بگیرد، بهای جاری، معادل نقد پرداختی را اندازه گیری می کند حال آنکه اگر فروش انجام شود، ارزش خروجی، معادل نقد دریافتی را اندازه گیری می کند. چون هر سه روش مبلغ نقد دریافتی یا پرداختی را به موازات آخرین منافع پس از فروش گزارش می کنند بنابر این تنها فرق میان آنها در گزارش کردن منافع یا ارزشها (حسب مورد) در صورتهای مالی میان دوره ای می باشد. جدول شماره ۱ ویژگیهای هر سه روش (بهای تاریخی - بهای جاری و ارزش خروجی) را به طور خلاصه نشان می دهد.

ترازنامه

روش حسابداری	محور تمرکز	زمان	جهت جریان	نوع رویداد
بهای تاریخی	دارایی از دست رفته	گذشته	پرداخت به	خرید گذشته
بهای جاری	دارایی از دست خواهد رفت	حال	پرداختی برای	بزودی خرید می شود
ارزش خروجی	عایدی	حال	دریافتی از	بزودی به فروش می رسد

صورت سود (زیان) دوره ای

روش حسابداری	دوره زمانی	منافع
بهای تاریخی	از گذشته تا گذشته	صفر است
بهای جاری	از گذشته تا حال	منافع ناشی از نگهداری دارد
ارزش خروجی	از گذشته تا حال	منافع ناشی از تغییر ارزشی دارد

با توجه به موارد مذکور، یک روش ممکن است با روشهای دیگر، از جنبه‌هایی مشابه و از جنبه‌های دیگر متفاوت باشد. در خلال دوره یعنی زمانی که تفاوتها وجود دارند این تفاوتها به دو طریق مشخص خواهند شد. اولین تفاوت عبارت از سنجش ویژگی یک دارایی از دست رفته در برابر سنجش ویژگی یک منفعت است و دومین تفاوت عبارت از سنجش در یک مقطع زمانی در مقایسه با سنجش در زمان خرید است. علم بر اینکه روشهای رقیب دارای معیارهای سنجش و ویژگیهای متفاوت هستند ما را از سردرگمی نجات خواهد داد و به تحلیل قضیه بیشتر کمک می‌کند.

بخش دوم - ذکر یک مثال خاص

اکنون که روشهای رقیب تعریف و از یکدیگر متمایز شده‌اند، در ادامه کوشش خواهد شد تا با پاسخگویی به سؤالات فوق‌الذکر تصمیم گرفته شود که کدام روش بهتر است و چه دلایلی برای این برتری و انتخاب وجود دارد.

۱-۲- مسأله

پیش درآمد گزینش یکی از روشهای سه‌گانه، شناسایی این نکته است که روشهای رقیب، خصیصه‌های متفاوتی هستند و باید ماهیت هر یک از آنها درک شود. یک پیش‌نیاز دیگر تعیین معیاری است که بتوان آن را در گزینش مورد استفاده قرار داد. چنانچه برای انتخاب ملاک و معیاری در دست نباشد، درک ماهیت روشها به تنهایی امکان انتخاب را فراهم نخواهد کرد. زیرا چنین درکی باعث خواهد شد تا معیارهای نامناسب به رسمیت شناخته شوند. معیارهایی (که گاهی اوقات اصول، مفاهیم اساسی، میثاقها و نظایر آن خوانده شده است) که در گذشته مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند به دو دلیل مناسب نبودند. یا قادر به تبعیض‌گذاری بین روشهای رقیب نبوده‌اند و یا تعاریفی بوده‌اند که اشتباهاً به جای معیار مورد استفاده واقع می‌شدند.

۱-۱-۲- معیارهای غیر تبعیض‌گذار

بسیاری از انتقاداتی که در گذشته علیه روشهای رقیب عنوان شده بر اساس «معیارهایی»

شکل گرفته‌اند که تبعیض‌گذار نیستند و زمانی که تمام روشهای رقیب با یک «معیار» اقتناع شوند و یا تمام آنها با آن معیار مجاب نشوند این معیار نمی‌تواند یک معیار «تبعیض‌گذار» باشد و بر این اساس نمی‌توان به مدد آن به یک‌گزینش درست و منطقی دست یافت.

یکی از معیارهای متداول معیار «واقعیت اقتصادی» است که در هر زمان به منظور دفاع یا انتقاد از پیشنهادات یا روشهای عملی مورد استفاده واقع شده و می‌شود. با وجود اینکه مدارک کافی دال بر اینکه این معیار بی‌اندازه مبهم است وجود دارد اما، هنوز هم استفاده از آن در سطح گسترده و در عین حال متناقض ادامه دارد. طرفداران بهای تاریخی اغلب به دلیل اینکه حسابداری براساس قیمت جاری، معادل نقد را به جای ارزش اقتصادی ثبت می‌کند آن را مورد انتقاد قرار می‌دهند. این عده دلیل می‌آورند که باید نقد واقعی به جای معادل نقد غیر واقعی ثبت شود. اما در حقیقت بهای تاریخی «معادل نقد» را برای تمام مبادلات غیر نقدی ثبت می‌کند. برای مثال چنانچه سهم مورد نظر به طور نسبه خریداری شده بود بهای سهم برابر با «معادل نقد پرداختی» ثبت می‌شد. یا مثلاً چنانچه سهم در مقابل اخذ اسناد دریافتی به فروش رسیده بود، معادل نقد این اسناد با معادل وجه نقد پرداختی قبلی برای تعیین وجه نقد واقعی عاید شده مقابله می‌شد. در سیستم بهای تاریخی، دریافتیها و پرداختیها مفاهیم بیگانه‌ای محسوب نمی‌شوند. تنها تفاوت در این است که بهای تاریخی عکس قیمت‌های جاری (بهای جاری و ارزش خروجی) این معادلهای نقد را به عنوان رویدادهای مبادله‌ای در تاریخ ترازنامه ثبت می‌کند اما، این به زمان سنجش مرتبط است نه به واقعیت آن. عکس این مطلب نیز صادق است. نقد یا معادل نقد پرداخت شده در زمان خرید به لحاظ واقعیت اقتصادی همانند معادلهای نقدی دریافتی یا پرداختی در تاریخ ترازنامه هستند. تنها تمایز در این است که یکی گذشته و دیگری حال است. اما، این تمایز حاکی از این نیست که «بهای تاریخی» غیرواقعی است. بنابر این معیار واقعیت اقتصادی جهت تبعیض‌گذاری بین روشهای رقیب ناتوان است.

بکرات گفته‌اند و شنیده‌ایم که هم بهای تاریخی و هم بهای جاری مطابق با «فرض تداوم فعالیت» است در حالیکه ارزشهای خروجی ناقص آن می‌باشد. بسیاری می‌گویند که ارزشگذاری بر مبنای قیمت‌های خروجی مستلزم پذیرش «فرض قطع فعالیت» است. اما

حقیقت این است که یک شرکت با ثبات، هم اقلامی را می‌خرد و هم اقلامی را می‌فروشد. با طرح مجدد مثال سهام این موضوع به وضوح استنباط می‌شود که شرکت هر چندگاه یک بار تعدادی سهام به ارزش خروجی آنها می‌فروشد و تعدادی سهام به «بهای تمام شده» خریداری می‌کند. برای ارزشگذاری در گزارشهای میان دوره‌ای هم بهای تاریخی و هم ارزشهای خروجی در مورد تداوم یا قطع فعالیت شرکت مطلبی برای گفتن ندارند. می‌توان دلیل آورد که چون یک شرکت با ثبات اقلامی را به بهای آنها خریداری می‌کند پس باید از بین بهای جاری و بهای تاریخی یکی را پذیرفت اما، اگر گفته شود چون شرکت اقلام را به قیمت ارزشهای خروجی می‌فروشد پس باید ارزشهای خروجی را پذیرفت، استدلال ضعیف خواهد بود. بنابر این معیار تداوم فعالیت نیز جهت تبعیض‌گذاری بین روشهای رقیب ناتوان است.

معیار «نیت مدیریت» نیز مشابه معیار تداوم فعالیت است. اغلب شنیده می‌شود که چون مدیریت تمایل به فروش ندارد پس ارزشهای خروجی واهی و پوچ هستند. این معیار می‌تواند معکوس باشد. یعنی اینکه چون مدیریت قصد خرید دارایی را که قبلاً خریداری کرده (در حقیقت نمی‌تواند دوباره بخرد) ندارد، پس بهای تمام شده (تاریخی یا جاری) واهی و بی‌معنا است. بنابر این معیار نیت یا تمایل مدیریت نیز جهت تبعیض‌گذاری بین روشهای رقیب ضعیف و ناتوان می‌باشد.

همچنین گفته شده است که بهای تاریخی یک «ثبت دائمی» از فعالیتهای شرکت را فراهم می‌کند در حالیکه قیمتهای جاری (بهای جاری و ارزش خروجی) بطور دائمی ثبت نمی‌کند. البته باید توجه کرد که در این خصوص بین قیمتهای جاری نیز یک اختلاف وجود دارد. ارزشهای خروجی ثبت پایدار را تخریب می‌کند اما بهای جاری نمی‌کند زیرا، بهای جاری ماهیتاً تعمیم همان بهای تاریخی است. پی بردن به معنی این موضوع مشکل می‌باشد زیرا درک آن مبتنی بر پاره‌ای از سوء تفاهمها خواهد بود. حسابداری بر اساس قیمتهای جاری مبلغ پرداختی را به عنوان یک مصرف در صورت گردش وجوه و قیمت جاری را در صورت وضعیت مالی و تفاوت در صورت سود گزارش می‌کند. حسابداری بر اساس بهای تاریخی مبلغ پرداختی را به عنوان یک مصرف در صورت گردش وجوه و به عنوان یک دارایی در ترازنامه گزارش می‌کند و نیز مستمراً این مبلغ را در ترازنامه‌های میان دوره‌ای بدون تغییر

گزارش می‌کند و به تبع آن مستمراً بدون هیچ سودی در صورت سودهای میان دوره‌ای گزارش می‌کند. به نظر می‌رسد این دلایل در رابطه با اینکه مبلغ پرداختی در کدام صورت مالی باید گزارش شود و این کار چند وقت یک بار باید انجام شود است و نه در رابطه با ثبت دائمی. بسط این موضوع این معنی را می‌رساند که بهای جاری همان بهای تاریخی به روز شده است. اما این دلیل، معرف آن است که چه چیز باید ثبت شود و دلیلی برای ثبات آن محسوب نمی‌شود. از آنجا که هر سه روش ثبتهای روزنامه را با جوهر پاک نشدنی می‌نویسند بنابراین این معیار ثبت دائمی نیز مانند معیارهای قبلی برای تبعیض‌گذاری بین روشهای رقیب ناتوان است.

۲-۱-۲- تعاریف در مقابل معیار

اغلب در مشاجرات بین طرفداران و مخالفان سه روش رقیب، «اصل محافظه کاری» با خواهش و تمنا به مدد گرفته می‌شود. عده‌ای می‌گویند که چون ارزشهای خروجی همیشه کمتر از بهای جاری هستند پس ارزشهای خروجی ویژگی محافظه کاری بیشتری دارند. اگر چه محافظه کاری معیار تبعیض‌گذار است اما، از این نظر، تبعیضات محافظه کارانه ضرورتاً مترادف «کمتر از» می‌باشد. لذا این معیار به آنجا ختم می‌شود که می‌گوید «کمتر از» به «بیشتر از» ارجح است. از آنجا که دلایل فوق هنوز موضوع را روشن نکرده، نمی‌توان گفت چون ارزشهای خروجی محافظه کارانه تر از بهای جاری هستند پس باید ارزشهای خروجی گزارش شوند. این حکم بیان مجدد تعاریف ۱ و ۳ است و به عنوان یک معیار تبعیض‌گذار محسوب نمی‌شود. چون قیمت‌ها بطور مستمر تغییر می‌کنند (افزایش و یا کاهش می‌یابند) نمی‌توان گفت که از بین قیمت جاری و بهای تاریخی کدامیک محافظه کارانه تر است. اما می‌توان بهاء تاریخی را به عنوان اقل بهاء تاریخی یا قیمت جاری تعریف کرده آنگاه گفت که بهاء تاریخی دارای ویژگی محافظه کاری است. به هر حال این حکم که بهای تاریخی محافظه کارانه تر از قیمت‌های جاری است اساساً بیان مجدد تعریف اقل بهای تاریخی یا بازار است و معیار محسوب نمی‌شود. زیرا، محافظه کاری یک تعریف از تفاوت ارزشها است و نه یک معیار. میثاق تحقق نیز به طور مشابه مردود می‌شود. آنهایی که می‌گویند ارزشهای خروجی

منافعی را در زمان خرید ثبت می‌کند، در اشتباه هستند، زیرا، همانگونه که در فوق دیدیم، ارزشهای خروجی در زمان خرید زیان را ثبت می‌کنند. در مقابل هم بهای تاریخی و هم بهای جاری تشخیص این زیان را تا زمان فروش به تعویق می‌اندازند. بنابر این سؤال این است که آیا کاربرد میثاق تحقق برای منافع و زیانها یکسان است؟ و اگر چنین است، آیا ارزشهای خروجی با تشخیص زیان در زمان خرید این میثاق را نقض می‌کند و یا بهای تاریخی و بهای جاری که این زیان را تا زمان فروش معوق می‌کند میثاق را نقض می‌کنند؟ به هر حال این مسأله فی نفسه تفسیر مجددی از سؤال اول است. چون تعریف ارزشهای خروجی متضمن تشخیص زیان در زمان خرید می‌باشد و عکس آن نیز برای بهاء (اعم از تاریخی و جاری) صادق است. واقعیت این است که حسابداری قیمت جاری میثاق تحقق را به واسطه تشخیص منافع قبل از فروش نقض می‌کند، حال آنکه حسابداری بر اساس بهای تاریخی ناقض این میثاق نیست. اما این مطلب نیز فی نفسه بیان مجدد سؤال سوم است چون بنا به تعریف بهای تاریخی مجاز به تشخیص منافع تا قبل از فروش نیست و بالعکس آن برای قیمت‌های جاری (بهای جاری، ارزش خروجی) صادق است. از اینرو تحقق نیز یک تعریف است و معیار نیست.

ارزیابی وظیفه مباشرتی به عنوان یکی از هدفهای حسابداری نیز مشابه موارد فوق است. مباشر برای چه چیز باید حساب پس بدهد؟ برای مثال، می‌توان معیار حساب پس‌دهی مباشر را پولی تعیین کرد و از اینرو «حفظ سرمایه مالی» را پذیرفت. در مقابل می‌توان معیار حساب پس‌دهی مباشر را واحدهای فیزیکی تعیین کرد و «حفظ سرمایه فیزیکی» را پذیرفت. آنچه که به عنوان معیار حساب پس‌دهی مباشر انتخاب می‌شود همان چیزی است که حسابها بر آن اساس نگهداری می‌شوند. از این رو یک تعریف است و معیار تبعیض‌گذار به حساب نمی‌آید. هدف حسابداری مبنی بر گزارش «رویدادهای اقتصادی» نیز به دلایل مشابه مردود می‌گردد. چه رویدادهایی باید به حساب گرفته شوند؟ بنا به تعریف در حسابداری بر اساس بهای تاریخی مبادلاتی قابل به حساب گرفتن هستند که رخ داده باشند و افزایش قیمت‌ها در صورت عدم انجام مبادله به حساب گرفته نمی‌شوند.

در حالی که بنا به تعریف، در حسابداری بر اساس قیمت‌های جاری این رویدادها به

حساب گرفته می‌شوند. پس این معیار هم بین سه روش رقیب تبعیضی قائل نمی‌شود. زیرا آنهایی که آن را عملاً به کار می‌بندند تلویحاً تعریفی از رویدادهایی که باید به حساب گرفته شوند را در ذهن دارند. از این رو این موضوع نیز یک تعریف محسوب می‌شود و نه یک معیار تبعیض گذار.

علاوه بر این تعداد بسیار زیادی معیار وجود دارد که در گذشته به آنها توجه می‌شده است، اما محدودیت مقاله که رعایت اختصار را ایجاب می‌کند و نیز خستگی احتمالی خوانندگان مانع از طرح همه معیارها می‌شود. موارد فوق ما را به این نکته می‌رساند که معیارهایی که در گذشته مورد استفاده قرار می‌گرفتند به یک گزینش منطقی از میان روشهای رقیب کمک نمی‌کنند و به همین دلیل باید به جستجوی سایر معیارها رفت.

۲-۲- معیار تبعیض گذار

با علم به اینکه روشهای رقیب هر یک ویژگیهای متفاوتی را اندازه‌گیری می‌کنند بلادرنگ معیار «مربوط بودن» به ذهن متبادر می‌شود. دقیقاً همانند قد و وزن یک انسان که ویژگیهای متفاوتی از یک موضوع هستند، بهاء و ارزش جاری یک سهم نیز ویژگیهای مختلف یک موضوع محسوب می‌شوند. اگر هدف بدست آوردن اضافه یا کسر وزن یک انسان باشد پس باید وزن را اندازه‌گیری کرد و با دانستن میزان آن ببیند که به هدفش رسیده است یا خیر. البته اندازه‌گیری قد نیز کاملاً یک فعالیت درست محسوب می‌شود و به تصمیمات مرتبط با سایر اهداف مربوط خواهد شد اما، با تصمیمات مرتبط با اضافه یا کسر وزن غیر مربوط می‌باشد. به بیان دیگر از این نظر قد و وزن هر دو در حالی که به پاره‌ای از تصمیمات مربوط می‌شود به پاره‌ای دیگر مربوط نمی‌شود. لذا «مفید بودن» در نبود «زمینه تصمیم‌گیری به خصوصی» برای اخذ تصمیم در مورد اینکه کدام ویژگی باید سنجیده شود خیلی کلی می‌باشد. به عبارت دیگر مفید بودن معیاری است که میان ویژگیها و خواص تبعیض قائل نمی‌شود.

مشابه مثال فوق نیز در مورد بهاء اعم از جاری و تاریخی و ارزشهای خروجی صادق است. چنانچه بتوان اهداف و تصمیمات مرتبط با اهداف را روشن ساخت. آنگاه این امکان را خواهیم داشت تا تصمیم بگیریم کدام خاصیت (یا خاصیتها) باید سنجیده و گزارش شوند.

مفید بودن خیلی کلی است چون بهاء (اعم از جاری و تاریخی) مربوط به پاره‌ای از تصمیمات است و به سایر تصمیمات مربوط نمی‌شود و مشابه این استدلال نیز برای ارزشهای خروجی نیز صادق است. این دلیل ما را وا خواهد داشت که بگوییم معیار «مربوط بودن» در ارتباط با یک مدل تصمیم‌گیری معین مصداق دارد. بنابراین این حال می‌توان معیاری را به صورت زیر ارائه کرد:

معیار اول: یک خاصیت در صورتی به یک مدل تصمیم‌گیری مربوط می‌شود که آن خاصیت بوسیله آن مدل تصمیم‌گیری معین شده باشد. نتیجه فرعی جمله فوق آن است که اگر یک خاصیت بوسیله یک مدل تصمیم معین نشده باشد، آن خاصیت با آن مدل تصمیم‌گیری نامربوط می‌باشد.

۳-۲- کاربرد عملی معیار

غالباً می‌گویند که هدف فعالیت‌های اقتصادی «بیشینه‌سازی سود» است. اما این موضوع به دلیل آنکه ما بدنبال توصیف روش‌های رقیب برای سنجش سود هستیم مطرح شده است. به هر حال شکی نیست که افراد خالص جریانهای نقدی بیشتر را به خالص جریانهای نقدی کمتر ترجیح می‌دهند. بنابراین می‌توانیم بگوییم که هدف فعالیت‌های اقتصادی بیشینه‌سازی خالص جریانهای نقدی آتی است. از آنجا که مانده نقد معرف یک خلاصه مقداری از جریانهای ورودی نقد (بدهکارها) و جریانهای خروجی نقد (بستانکارها) است پس می‌توان ایده مشابه دیگری را طرح کرده و گفت که هدف فعالیت‌های اقتصادی افزایش مانده وجه نقد است. به عبارت دیگر هدف فعالیت‌های اقتصادی کسب وجه نقدی در آینده است که بزرگتر از وجه نقد کنونی باشد. بنابراین باید مدل تصمیم‌گیری را که به این هدف ارتباط می‌یابد مشخص کنیم و آنگاه با بررسی مدل تصمیم‌گیری ببینیم که کدامیک از خصوصیات بوسیله آن مدل مشخص شده و کدامیک از خصوصیات «مربوط» هستند.

۱-۳-۲- تصمیمات مبادله‌ای

مزیت مثال ساده شده اوراق بهادار در این است که مدل تصمیم آن به خوبی شناخته شده

می‌باشد. به طوری که هر حسابدار و تحلیلگر مالی می‌داند که تصمیم برای مبادله اوراق بهادار مقایسه بین قیمت جاری و جریانهای نقدی آتی را ایجاب می‌کند. البته جریانهای نقدی آتی ممکن است مستلزم تعدیلات متعددی از قبیل تعدیل از بابت تفاوت‌های زمانی (از طریق تنزیل جریانهای ورودی نقد آتی) و نیز تعدیل خاصی برای در نظر گرفتن تفاوت‌های ریسک (از طریق تعدیل نرخ تنزیل یا معادل نقد یا برآورد احتمالات وقوع) می‌باشند. به هر حال این تعدیلات صرفاً برای ویرایش جریانهای نقدی آتی انجام می‌شود و به طور تفصیل در متون مالی و حسابداری مورد بحث واقع شده‌اند و ضرورتی نیست که در اینجا به آنها پرداخته شود. جریانهای نقدی آتی از دو جزء سود سهام آتی و قیمت پایانی (قیمتی که نهایتاً سهم در آینده بر اساس آن به فروش می‌رسد) تشکیل می‌شود. بنابراین، این مدل تصمیم‌گیری (که به خوبی شناخته شده می‌باشد) دارای دو «خاصیت» قابل سنجش است:

خاصیت ۱: جریانهای نقدی که خود مشتمل بر دو جزء است:

الف - توزیع سود در آینده

ب - قیمت پایانی

خاصیت ۲: قیمت جاری

برخی از سهام به منظور رشد (افزایش در قیمت: منافع ناشی از نگهداری) به جای سود جاری سهام خریداری می‌شود. این مطلب موجب می‌شود که خاصیت‌های مرتبط به قیمت پایانی و قیمت جاری کاهش یابد و توزیع سود در آینده حذف شود، بنابراین اگر انتظار رود که قیمت پایانی کمتر از قیمت جاری باشد آنگاه شخص سرمایه‌گذار اقدام به خرید سهم نمی‌کند، دلیل این امر بدیهی و روشن است زیرا در صورت انجام خرید مانده وجه نقد آتی او کمتر از مانده وجه نقد فعلی خواهد شد. تحت چنین شرایطی شخص سرمایه‌گذار در صورت دارا بودن سهم، آن را به همان دلیل بدیهی خواهد فروخت زیرا، در صورت انجام فروش مانده نقد فعلی او افزونتر از مانده نقد آتی او خواهد شد. به عبارت دیگر در چنین شرایطی هیچ دلیلی برای خریدن یا نفروختن وجود ندارد (یعنی شخص نباید خرید کند یا بفروشد). زیرا در صورت خریدن یا نفروختن، مثلاً ۱۱۰۰ ریال امروز با ۷۰۰ ریال مورد انتظار آینده مبادله خواهد شد و چنین تصمیمی یک تصمیم بیشینه‌کننده وجه نقد نیست حتی اگر نرخ تنزیل،

تفاوت زمانی و ریسک صفر فرض شوند. زمانی که قیمت پایانی بزرگتر از قیمت جاری باشد می‌توانیم بگوییم که شخص سرمایه‌گذار به خریدن یا نفروختن گرایش دارد (نمی‌توانیم بگوییم حتماً می‌خرد یا می‌فروشد) زیرا، تصمیم او به عواملی چون تاریخ قیمت آتی، نرخ تنزیل و وجود سایر امکانات سرمایه‌گذاری بستگی دارد.

دست یافتن به توافق همگانی در مورد هر چیزی، خصوصاً در حسابداری به ندرت امکان پذیر می‌باشد. اما روشن است که مدل تصمیم فوق و خواص سه‌گانه آن چون و چرا ندارند. مربوط بودن دو قیمت (قیمت پایانی و قیمت جاری) ایجاب می‌کند که مجدداً پرسش دوم طرح شود: از میان قیمت‌های جاری و آتی کدامیک باید گزارش شوند؟ همانطوری که قبلاً متذکر شدیم چون قیمت‌های آینده نامعلوم هستند بنابراین نمی‌توان آنها را گزارش کرد. توصیه‌هایی که در خصوص گزارش کردن قیمت‌های آتی مطرح شد کلاً بر «مفید بودن» قیمت آتی متکی بود و افزون بر این توصیه شده بود که باید قیمت آتی (یا جریانهای نقدی تنزیل شده) به جای قیمت‌های جاری گزارش شوند. متقابلاً معیار مربوط بودن بوضوح نشان می‌دهد که اگر بتوان قیمت‌های آتی را به طور دقیق پیش بینی کرد پس باید قیمت‌های پیش بینی شده را علاوه بر قیمت‌های جاری گزارش کرد. یعنی اینکه چون قیمت جاری و قیمت آتی بوسیله مدل تصمیم مشخص شده‌اند (مربوط به مدل تصمیم هستند) بنابراین معیار «مربوط بودن» نمی‌تواند بین آنها تبعیض قائل شود و به همین دلیل به یک اندازه «مربوط» محسوب می‌شوند. اما، معیار «مربوط بودن» قیمت جاری را از قیمت گذشته برتر می‌داند زیرا مدل تصمیم مزبور قیمت گذشته را (نه در زمان وقوع رویداد مثل خرید و نه در یک لحظه از زمان گذشته) تصریح نمی‌کند. البته این موضوع به آن معنا نیست که قیمت‌های گذشته «بی‌مصرف» هستند و نیز بدان معنی نیست که قیمت‌های گذشته به تصمیمات گذشته مربوط نبودند بلکه به این معنی است که آنها به تصمیمات مبادله‌ای فعلی «مربوط» نمی‌باشند.

در مدل تصمیم فوق از واژه قیمت‌ها استفاده شد زیرا معمولاً مدل‌های تصمیم به این طریق بیان می‌شوند. به بیان ساده‌تر در این مدل تصمیم فرق میان بها (اعم از جاری و تاریخی) و ارزش خروجی یا مجازی است یا به تعبیر اقتصادی «ناچیز» است و یا طبق فرهنگ واژگان حسابداری «بی‌اهمیت» است. اثبات و تشریح تفاوت مفهومی بین آنها مستلزم آن است که

فرق بین آنها بدون در نظر گرفتن اهمیت آنها مشخص شود. لذا باید مدل تصمیم را به صورت درست با جانشین سازی بهای جاری یا ارزش خروجی ویرایش کرد.

در امر تصمیم‌گیری نسبت به خریدن یا نخردن، شخص باید بهای جاری را با ارزش خروجی مقایسه کند. با توجه به ارقام مندرج در ثبتهای روزنامه، قیمت جاری در اول فروردین ۱۰۰۰ ریال است و قیمت پایانی ۱۰۵۰ ریال است. از این روش شخص سرمایه‌گذار اگر تصمیمش مبتنی بر قیمتها باشد به خرید سهم گرایش نشان می‌دهد. اما در اینجا یک اشتباه بروز خواهد کرد چون جریان خروجی نقد (بهای جاری) ۱۱۰۰ ریال و جریان ورودی نقد (ارزش خروجی پایانی) ۹۵۰ ریال خواهند بود. بنابراین سرمایه‌گذار باید بهای جاری (نه قیمت جاری) را با ارزش خروجی پایانی (نه قیمت پایانی) در اخذ تصمیم خرید (به منظور پیشینه کردن وجه نقد) مقایسه کند.

در امر تصمیم‌گیری نسبت به فروختن یا نفروختن، شخص باید ارزش خروجی جاری را با ارزش خروجی پایانی مقایسه کند. با توجه به ارقام مندرج در ثبتهای روزنامه، لازم است ۹۰۰ ریال ارزش خروجی (در اول فروردین) با ۹۵۰ ریال ارزش خروجی پایانی مقایسه شود. در صورت انجام مقایسه شخص سرمایه‌گذار تمایل به فروش سهم خود نشان نخواهد داد چون انتظار دارد مانده نقد آتی به میزان ۵۰ ریال بزرگتر از مانده نقد فعلی باشد. در حالی که مقایسه قیمت جاری ۱۰۰۰ ریال با ارزش خروجی ۹۵۰ ریال شخص را به این نتیجه می‌رساند که سهم تحت تملک خود را بفروشد. اما توجه داشته باشید که این نتیجه‌گیری خطا و اشتباه محسوب می‌شود.

با توجه به دو پاراگراف اخیر روشن است که ارزش خروجی پایانی به هر دو تصمیم (خریدن یا نخردن و فروختن یا نفروختن) مربوط است اما بهای جاری فقط به تصمیم خریدن یا نخردن مربوط است و نیز ارزش خروجی جاری فقط به تصمیم نفروختن یا فروختن مربوط می‌شود. یا به بیان دیگر بهای جاری به تصمیمات مرتبط با مبادله سهام تملک نشده مربوط است و ارزش خروجی جاری به تصمیمات مبادله سهام تملک شده مربوط می‌گردد.

ارزش خروجی جاری یک سهم تملک شده به طریق دیگری که به نظر می‌رسد سهل و

ممتنع باشد مربوط محسوب می‌شود (شاید مشکل بودن فهم آن به خاطر بداهت بیش از حدش باشد). در این مورد تصمیمات مذکور انتخاب بدیل‌های منحصرأ دوسره هستند و اگر شخصی بتواند فقط یکی از سهام الف یا ب را خریداری کند، پس یکی از آنها لازم است انتخاب نشود (چون هیچ تصمیمی در مورد آن اخذ نخواهد شد). ارزشهای خروجی جاری مربوط به سهام تملک شده در مقایسه با بهای جاری سهام تملک نشده، مشخص کننده بدیل‌های منحصرأ دوسره هستند. (جدول شماره ۲ را در نظر بگیرید) چون شخص باید یک سهم الف را به مبلغ ۹۰۰ ریال بفروشد و یک سهم ب را به مبلغ ۱۱۰۰ ریال بخرد بنابراین خرید یک سهم ب به عنوان یک بدیل در دسترس محسوب نمی‌شود. بدیل در دسترس مستلزم دارا بودن یک سهم الف نسبت به تملک $\frac{۹۰۰ \text{ ریال}}{۱۱۰۰ \text{ ریال}}$ (یا در حدود ۸۲٪) یک سهم ب است. البته شخص باید ۲۰۰ ریال نقد به ارزش خروجی سهم الف بیافزاید و آنگاه سهم ب را خریداری کند اما به این نکته تأکید می‌شود که یک شخص بدون داشتن ۲۰۰ ریال نقد اضافی «نمی‌تواند» سهم ب را خریداری کند.

ثانیاً باید به سود جاری سهم توجه شود تا این نکته با وضوح بیشتری مشخص شود. فرض کنید که شخص سرمایه‌گذار انتظار دارد که برای مدت طولانی مطابق جدول شماره ۲ سود سهام دریافت کند. اثر پذیرفتن این فرض حذف ارزش خروجی پایانی به عنوان جریان نقدی آتی است. زیرا «خواص مربوط» از سه مورد به دو مورد (توزیع سودهای آتی و قیمت جاری) کاهش می‌یابد. این مطلب مجدداً پرسش سوم را در مورد گزارشگری توزیع سودهای آتی در مقایسه با قیمت‌های جاری مطرح می‌کند. البته پاسخ مشابه است: هر دو مربوط هستند اما با توجه به توزیع سودهای آتی بهتر می‌توان پیش بینی را گزارش کرد. همچنین مجدداً ضرورت فرق گذاری بین انواع قیمت‌های جاری مطرح می‌شود. در این مورد اخذ تصمیم معمولاً مبتنی بر مقایسه نرخهای بازده است.

برخی از محققان قویاً استدلال می‌کنند که چون نرخ بازده سهام تملک نشده براساس بهای جاری محاسبه می‌شود، لذا باید به منظور «مقایسه یکنواخت» نرخ بازده سهام تملک نشده با توجه به بهای جاری محاسبه شود. نظر این عده بر این است که در غیر این صورت سببها با برتقالها جمع می‌شوند. بر این اساس باید سهم الف را فروخت و سهم ب را به منظور کسب

۶٪ بازده (به جای ۵٪ بازده) خریداری کرد. اما خرید سهم ب مستلزم تأمین مالی اضافی به

سهم ب	سهم الف	شرح
۱۱۰۰ ریال	۱۱۰۰ ریال	بهای جاری
۱۰۰۰ ریال	۱۰۰۰ ریال	قیمت
۹۰۰ ریال	۹۰۰ ریال	ارزش خروجی
۶۶ ریال	۵۵ ریال	توزیع سود
		نرخ بازده بر اساس بهای جاری:
	۵٪	۱۱۰۰ ریال / ۵۵ ریال
۶٪		۱۱۰۰ ریال / ۶۶ ریال
		نرخ بازده بر اساس ارزش خروجی:
	۶/۱٪	۹۰۰ ریال / ۵۵ ریال
۷/۳٪		۹۰۰ ریال / ۶۶ ریال
تملك نشده	تملك شده	وضعیت

جدول شماره ۲ - اطلاعات مالی سهام الف و ب

میزان ۲۰۰ ریال است که در صورت استفاده از نرخ بازده مشابه (۶٪) این عمل ۱۲ ریال خرج در بردارد. البته پس از کسر ۱۲ ریال از توزیع سود سهم ب به میزان ۶۶ ریال مبلغ خالص ۵۴ ریال خواهد شد که باید با ۵۵ ریال توزیع سود سهم الف مقایسه شود. بنابر این نتیجه تصمیم مبتنی بر مقایسه یکنواخت باعث کاهش در جریانهای نقدی به میزان ۱ ریال می شود. البته ۵۴ ریال از ضرب نسبت $\frac{۹۰۰}{۱۱۰۰}$ در توزیع سود سهم ب یعنی ۶۶ ریال به دست می آید.

راه دیگر تشریح این نکته این است که فرض شود شخص سرمایه گذار می تواند هر مبلغی را به نرخ ۶٪ در یک حساب بانکی پس انداز کند. از آنجا که او فقط ۵٪ از سهم ب عایدش می شود و باید سهم الف را بفروشد و پولش را به منظور کسب ۶٪ بازده در بانک به سپرده

بگذارد. به هر حال، در نتیجه تغییری حاصل نمی‌شود. چون $۶/۱\%$ ارزش خروجی (۹۰۰ ریال) برابر با ۵۴ ریال است. البته تفاوت آن است که الف حالا $۶/۱\%$ درصد بر اساس ارزش خروجی بازده کسب می‌کند و به منظور اخذ تصمیم سرمایه‌گذاری، شخص باید این نرخ را ($۶/۱\%$) با نرخهای بازده بر اساس بهای جاری مقایسه کند. چون $۶/۱\%$ بازده بر اساس ارزش خروجی سهم الف بزرگتر از ۶% درصد بازده بر اساس بهای جاری سهم ب (۶%) است. از این رو تصمیم سرمایه‌گذار فروش سهم الف نیست. اگر چه ۵% درصد بازده بر اساس بهای جاری سهم الف ممکن است مقایسه یکنواختی باشد اما، این نرخ بازده به تصمیم سرمایه‌گذار «مربوط» نمی‌باشد.

به طور خلاصه ارزشهای خروجی یقیناً به تصمیمات مبادله‌ای داراییهای تحت تملک هم از جنبه مقایسه جریان نقدی و هم در مقایسه نرخ بازده، مربوط محسوب می‌شوند و به لحاظ اینکه سهام تملک شده در ترازنامه آورده می‌شود (و سهام تملک نشده آورده نمی‌شود)، بنابراین این نتیجه می‌گیریم که بر اساس معیار «مربوط بودن» ارزشهای خروجی باید گزارش شوند.

۲-۳-۲- تصمیمات مبادله‌ای قبلی

در بحثهای قبلی در خصوص خریدن یا نخریدن، فروختن یا نفروختن تصمیم‌گیری می‌شد. این تصمیمات بر مبنای مدلی اخذ می‌شد که نیاز به پیش بینی سود سهام یا ارزش خروجی پایانی داشت. اکنون آینده یا حداقل بخشی از آن حاصل شده است و می‌خواهیم به گذشته نظر بیفکنیم تا ببینیم که آیا شخص سرمایه‌گذار به هدف خود نائل شده است و اگر شده است به چه میزان به هدف خود دست یافته است. به بیان دیگر می‌خواهیم تصمیمات گذشته را ارزیابی کنیم.

اگر سهم فروخته شده بود پس تمام وجه نقد حاصل از آن قبلاً به جریان افتاده است. حال تنها باید وجه نقد فعلی را با وجه نقد گذشته مقایسه کرد. چون تصمیم اولیه بر این اساس اخذ می‌شد که مانده نقد پیش بینی شده بزرگتر از مانده نقدی جاری باشد (چون سرمایه‌گذار مانده نقد «بزرگتر» را به «کوچکتر» ترجیح می‌دهد). حالا چنانچه مانده نقد کنونی بزرگتر از مانده نقد گذشته باشد، آنگاه سرمایه‌گذار به هدف خود که بهتر شدن وضعیتش بر اثر اختلاف در

مقدار وجه نقد است (این اختلاف معرف معیار سنجش بهبود وضعیت است) نائل شده است. مسأله در تاریخهای میان دوره‌ای زمانی ایجاد می‌شود که باید به چند صورت تعیین شود که آیا سرمایه‌گذار وضع بهتری نسبت به بعضی از تاریخهای گذشته پیدا کرده است و اگر چنین است به چه میزان وضعیتش بهبود یافته است. این انتخابها عبارتند از گزارش کردن بر اساس بهای تاریخی و نشان دادن منافع معادل صفر، گزارش کردن بر اساس بهای جاری و منافع ناشی از نگهداری و گزارش کردن بر اساس ارزش خروجی و منافع ناشی از تغییر ارزش.

حسابداری بر اساس بهای تاریخی این مسأله را آشکار نمی‌کند زیرا بر این اساس هیچگونه منفی نشان داده نمی‌شود و همان ارقام تاریخی در زمانهای مختلف به طور یکسان گزارش می‌شود. بنابراین، بهترین تعبیر آن است که بگوییم در تاریخهای میان دوره‌ای، حسابداری بر اساس بهای تاریخی ارزیابی از تصمیم گذشته به دست نمی‌دهد. بدترین تفسیر آن است که بگوییم چون منافع معادل صفر را صرفنظر از رویدادهای بعدی گزارش می‌کند بنابراین یک ارزیابی غلط به دست می‌دهد. (بکارگیری اقل بهای تاریخی یا بازار نیز ارزیابی مشابه‌ای را فراهم می‌کند). در مقابل بهای تاریخی، حسابداری بر اساس قیمت جاری به این مسأله توجه دارد اما انتخاب دو خاصیت (بهای جاری و ارزش خروجی) را بیان می‌کند.

بهای جاری به تفاوت جریانهای خروجی نقد (مبالغی که برای خرید باید از دست داد) تأکید دارد و مدعی است که یک سرمایه‌گذار به علت افزایش بهای خرید وضعیتش بهتر می‌شود زیرا وجه نقد آتی که عاید خواهد شد جبران افزایش بهای خرید را می‌کند. بنابراین افزایش در بهای جاری معرف آن است که مانده وجه نقد آتی بزرگتر از بهای جاری است. ارزش خروجی بر تفاوت جریانهای ورودی نقد (تفاوت منافع) تأکید دارد و ادعا می‌کند که یک سرمایه‌گذار به علت افزایش ارزشهای خروجی وضعیتش بهتر می‌شود زیرا اگر فروش انجام شود مانده نقد فعلی بزرگتر از مانده نقد گذشته خواهد شد. در مثال فوق قیمت از ۱۰۰۰ ریال به ۱۰۵۰ ریال افزایش یافت که نتیجه آن گزارش منافع ناشی از نگهداری و منافع ناشی از تغییر در ارزش به میزان ۵۰ ریال می‌باشد. چون هم بهای جاری و هم ارزش خروجی نشان می‌دهند که سرمایه‌گذار به یک میزان وضعیتش بهبود یافته است، لذا به نظر می‌رسد که تفاوت این دو در معنا و نه در نتیجه آنها است. به هر حال، بررسی بعدی نشان می‌دهد که دو مفهوم

مختلف می‌تواند منجر به دو مبلغ متفاوت گردد.

ممکن است بهای جاری و ارزشهای خروجی تغییر کنند حال آنکه، قیمت ثابت باقی بماند. در دنیای واقعی تغییرات نادر نرخهای کمیسیون باعث بروز چنین وضعیتی می‌شود. فرض کنید که وقتی که مالک یک سهم هستیم کمیسیون از ۱۰۰ ریال به ۱۵۰ ریال افزایش یابد اما قیمت ثابت باقی مانده باشد. جدول شماره ۳، این مثال و مثال قبلی را با یکدیگر مقایسه می‌کند.

	۱ فروردین	۳۱ فروردین	۳۱ فروردین	(۲-۱)	(۳-۱)
بهای جاری	۱۱۰۰	۱۱۵۰	۱۱۵۰	۵۰	۵۰
قیمت	۱۰۰۰	۱۰۵۰	۱۰۰۰	۵۰	-۰-
ارزش خروجی	۹۰۰	۹۵۰	۸۵۰	۵۰	-۵۰

جدول شماره ۳

وقتی که قیمت افزایش می‌یابد (ستون ۲)، منافع گزارش شده در ستون ۴، تحت هر سه روش برابر است. اهمیتی ندارد که این منافع ۵۰ ریالی را منافع ناشی از نگهداری یا منافع ناشی از تغییر ارزش بنامیم. اما وقتی کمیسیون افزایش می‌یابد (ستون سوم)، مبلغ منافع گزارش شده در ستون ۵، در یک دامنه ۱۰۰ ریالی تغییر می‌کند که ۵۰ ریال آن را منافع ناشی از نگهداری و ۵۰ ریال آن را زیان ناشی از تغییر در ارزش تشکیل می‌دهند. همانطور که قبلاً گفتیم این مثال ساده شده به ما امکان می‌دهد که ببینیم انواع مختلف منافع ناشی از نگهداری وجود دارد. در ادامه جهت تمایز قائل شدن بین انواع منافع ناشی از نگهداری، این افزایش به دو بخش یکی ناشی از تغییر ارزش سهم (با سود سهام صفر) و دیگری ناشی از سود سهام سهم با ارزش خروجی صفر تفکیک می‌شود.

اول، سهم با سود جاری را در نظر بگیرید. این موضوع باعث می‌شود که مسأله سبک شود و افزایشها در بهای جاری فقط به افزایش در تقسیم سودهای آتی مرتبط می‌گردد. به عبارت

دیگر می‌پذیریم که افزایش در توزیع سودهای آتی مورد انتظار باعث افزایش در قیمت فعلی می‌گردد. حال چنانچه ما این استدلال را عکس کنیم و بگوییم که افزایش در قیمت فعلی منجر به افزایش در توزیع سودهای آتی خواهد شد (و نیز مدارکی وجود داشته باشد) مرکب خطا شده‌ایم. تمام آن چیزی که قاعدتاً می‌توانیم حدوداً نتیجه‌گیری کنیم این است که بگوییم افزایش در قیمت جاری مدرکی دال بر افزایش در «انتظارات» است. از آنجا که این انتظارات ممکن است تحقق یابد و یا ممکن است تحقق نیابد، بنابر این، مبتنی بودن منافع ناشی از نگهداری به یک افزایش قیمت حدس و گمان می‌باشد. چنانچه بر اثر افزایش بهای جاری نیز افزایش یابد، این افزایش ارتباطی به توزیع سودهای آتی ندارد و ارتباط بسیار اندکی با توزیع سود سهام واقعی دارد. هیچگونه مدارکی نه به طور منطقی و نه به طور تجربی در دست نیست که به ما امکان بدهد نتیجه‌گیری کنیم که تقسیم سود واقعی یا تقسیم سود مورد انتظار به موازات افزایش کمیسیون، افزایش می‌یابد. احتمال ندارد که چنین حرکت موازی موجود باشد و به همین دلیل می‌توان گفت که مبتنی دانستن منافع ناشی از نگهداری به افزایش کمیسیون مورد تردید است.

دوم، اوراق بهاداری را با افزایش در ارزش (به فرض صفر بودن تقسیم سود در آینده) در نظر بگیرید. این موضوع باعث می‌شود که مسأله ساده شود زیرا افزایش در بهای جاری فقط به افزایش در ارزشهای خروجی پایانی مرتبط می‌شود. از آنجا که قیمت به جهت‌های بالا یا پایین حرکت می‌کنند، لذا اثر افزایش قیمت بر ارزش خروجی پایانی نامعلوم است. بنابر این، مبلغ منافع ناشی از نگهداری مبتنی بر افزایش ارزش حدسی و گمانی می‌باشد. از طرف دیگر، می‌توانیم یقیناً بگوییم که بر اثر افزایش در کمیسیون، ارزشی خروجی پایانی کاهش می‌یابد. در نتیجه از طریق جریانهای نقدی آتی حاصل از ارزش خروجی، مبلغ منافع ناشی از نگهداری مبتنی بر افزایش در کمیسیون قابل تعیین است.

تحلیلگران بهای جاری دریافته‌اند که افزایش در بهای جاری ممکن است همراه با منافع نباشد. اما راه حل پیشنهادی آنها حذف انتخابی آن دسته از تغییرات قیمت (بهای جاری) از سود می‌باشد که منعکس کننده تغییرات در وجوه نقد منتظره نیستند. اجرای این راه حل منجر به گزارشگری متناقض داراییها می‌شود (بعضی به بهای جاری و بعضی دیگر به بهای

تاریخی) و یا منجر به ایجاد یک مانده بستانکار معوق برای آن دسته از افزایشها در بهای جاری می‌شود که منافی در بر ندارد. اما پرسش مهمتر آن است که اگر هدف سنجش منافع است، چرا اندازه‌گیری نمی‌شوند؟ و بجای آن مبالغی که از دست رفته یا خواهد رفت به عنوان جانشین اندازه‌گیری می‌شود؟ این طور به نظر می‌رسد که حسابداران آنقدر به بهای تاریخی یا جاری (آنچه از دست رفته یا خواهد رفت) خو کرده‌اند که قادر به درک اندازه‌گیری مستقیم منافع نیستند. یعنی ابدأ بر روی پرسش اول (یعنی بهای جاری یا تاریخی در برابر ارزشهای خروجی) تأکید نمی‌شود. زیرا بدون قید و شرط پذیرفته‌ایم که فقط بهای تاریخی یا جاری گزارش می‌شود لذا تنها پرسش بهای جاری در برابر تاریخی مطرح است. این مطلب پرسش اول و دوم را (آینده در برابر جاری) به اشتباه با هم می‌آمیزد زیرا تنها دلیل آن برای سنجش آن دسته از بهای جاری (مبالغی که از دست خواهد رفت) است که انتظار می‌رود منافع آتی داشته باشند.

تضاد آراء و عقاید در زمانهای مختلف حسابداران را به ستوه آورده است. قبلاً گفته می‌شد که اندازه‌گیری بهای جاری غیر ممکن است اما چون می‌توان بهای گذشته را سنجید پس باید آن را گزارش کرد زیرا در آینده مزایا به بار خواهند آورد. حالا گفته می‌شود که اندازه‌گیری بهای جاری امکان پذیر است و به همین دلیل باید آنها را گزارش کرد زیرا دارای مزایای آتی خواهند بود. از آنجا که بهای جاری در آینده فایده خواهد داشت لذا تغییرات در بهای جاری (منافع ناشی از نگهداری) بیانگر تغییرات در مزایای آتی می‌باشد. اما از وقتی که کشف شد که بعضی از تغییرات در بهای جاری در آینده منافی ندارند، بلافاصله گفته شد که باید آنها را کنار گذاشت و فقط آن دسته از تغییرات را گزارش کرد که دارای مزایای آتی هستند. اگر هدف گزارش کردن منافع آتی پیش بینی شده است پس چرا این پیش بینی‌ها گزارش نمی‌شوند؟ طبق معمول پاسخ این است که آینده نامعلوم است و پیش بینی‌ها غیر قابل اتکاء هستند. اما پاسخ این است که چطور برای جداسازی تغییرات در بهای جاری از پیش‌بینی آینده استفاده می‌شود؟ اگر پیش بینی‌ها جهت گزارشگری غیر قابل اتکاء هستند پس به تبع آن گزارش منافع ناشی از نگهداری (که بر اساس پیش بینی آینده و بر اساس جداسازی گزارش می‌شود) مربوط به افزایشهای بهاء نیز غیر قابل اتکاء است. حتی چنانچه

منافع ناشی از نگهداری شاخصهای قابل اتکایی برای منافع آتی باشند، باز هم باعث نخواهد شد که حسابداران از اندازه‌گیری ارزشهای روز خودداری کنند. همانطور که در فوق نشان داده شده (بخش ۱-۳-۲)، مدل تصمیم هم قیمت حال و هم قیمت آینده را (با توزیع سودهای آتی) در بر می‌گیرد. شخص نمی‌تواند فقط با شناخت ارزش خروجی آتی تصمیم خریدن یا نخریدن را عملی کند، بلکه لازم است مقایسه‌ای بین بهای جاری و ارزش خروجی انجام دهد. بنابراین چنانچه بهای جاری معرف پیش بینی قابل اتکایی از ارزشهای خروجی آتی باشد و یا منافع ناشی از نگهداری معرف پیش بینی قابل اتکایی از تغییرات ارزشهای خروجی باشند، معیار مربوط بودن ایجاب می‌کند که هر دو گزارش شوند.

دلیل این امر آن است که این گونه تصمیمات (خریدن یا نخریدن، فروختن یا نفروختن) مستلزم تفکیک حال از آینده می‌باشد. سرمایه‌گذار به این دلیل خرید می‌کند که انتظار دارد مانده نقدی آتی او بزرگتر از مانده نقدی فعلی او باشد. به دلیل مشابه نیز، ارزیابی تغییرات قبلی، حال باید از گذشته تفکیک گردد. گزارشگری منافع ناشی از نگهداری به دلیل اینکه آنها در آینده منافع ایجاد خواهند کرد معرف در آمیختن انتظارات آتی با منافع گذشته است. به منظور اخذ تصمیم، شخص باید حال را با آینده مقایسه کند و اشتباه گرفتن این دو باعث خطاهای تصمیم خواهد شد. به منظور ارزیابی تصمیمات گذشته شخص باید حال را با گذشته مقایسه کند و اشتباه گرفتن این دو با هم باعث بروز خطاهای ارزیابی خواهد شد، در زمان فروش، آینده، حال و گذشته را از هم تفکیک می‌کنیم. هنگامی که نقد وصول شد، جهت تعیین منافع گذشته، مانده نقد حال با مانده نقد گذشته مقایسه می‌شود و هیچ توجهی به اینکه مانده نقد در آینده چقدر خواهد شد نمی‌شود. احتمالاً نقد کنونی جهت خرید سهم شرکت دیگری مورد استفاده قرار می‌گیرد و در این صورت ما ذهن خودمان را با طرح دو پرسش مشوش می‌کنیم:

۱- مانده نقد فعلی متضمن ایجاد مزایای آتی خواهد بود.

۲- مانده نقد فعلی متضمن ایجاد مزایای آتی نخواهد بود.

برای پاسخ به سؤالات، به سادگی و به طور مستقیم منافع آتی مانده نقد کنونی را می‌سنجیم با این شناخت که مانده نقد فعلی هم به تصمیم‌گیری و هم به ارزیابی مربوط است.

ارزشگذاری بر اساس قیمت‌های خروجی تلاشی جهت اندازه‌گیری منافع فعلی بدون توجه به منافع آتی با بهای گذشته یا حال است. ارزشهای خروجی مانده وجه نقد فعلی را در صورت فروش سهام اندازه‌گیری می‌کند. یعنی تلاشی است که معادل وجه نقد را تعیین کند. بنابر این، ارزشهای خروجی به طور ساده بسط این ایده است که انسانها در صورت افزایش مانده وجه نقد خود وضعشان بهبود خواهد یافت و در صورت کاهش مانده وجه نقد، وضعشان بدتر خواهد شد. تغییر در ارزش تفاوت بین معادل مانده‌های نقد است. به همین دلیل نویسندگان نتیجه‌گیری می‌کنند که تغییرات ارزشی باید در صورت سود گزارش شوند. به منظور بهره‌گیری بیشتر از مطالب این مقاله بخش سوم در شماره‌های بعدی آورده خواهد شد.

منابع و مآخذ

- 1- Bedford, N. M. and J. C. McKeown, "Comparative Analysis of Net Realizable Value and Replacement Costing", *The Accounting Review*, April 1972.
- 2- Belkaoui, Ahmed, "Accounting Theory" 2nd Ed. Harcourt Brace Jovonovich, 1985.
- 3- Benston, G. J., and M. A. Krasney, "DAAM: The Demand for Alternative Accounting Measurements", *Journal of Accounting Research*, Supplement, 1978.
- 4- Conning, J. B., *The Economics of Accountancy*, Roland Press, 1929.
- 5- Edwards, E. O., "The State of Current Value Accounting", *The Accounting Review*, April, 1975.
- 6- Edwards, E. O., and P. W. Bell, *The Theory and Measurement of Business Income*, University of California Press, Berkeley 1964.
- 7- Financial Accounting Standards Board, Statement of Financial

Accounting Standards No. 33., **Financial Reporting and Changing Prices**, FASB, September, 1979.

8- Hendriksen Eldons. "**Accounting Theory**", Irwin, 1982.

9- Ijiri, Y. and R. K. Jaedicke, "Reliability and Objectivity of Accounting Measurements", **The Accounting Review**, July, 1966.

10- Revsine, L., **Replacement Cost Accounting**, Prentice-Hall, Englewood Cliffs, N. J. 1973.

11- Samuelson, R. A., "Should Replacement - Cost Changes be Included in Income?" **The Accounting Review**, April, 1980.

12- Sterling, R. R., **Theory of the Measurement of Enterprise Income**, The University Press of Kansas, 1970.

13- Sterling, R. R., Costs (Historical Vs. Current) Vs. Exit Values, **Abacus**, Vol. 17, No. 2, 1981, PP. 93-129.

14- Sterling, R. R., J. O. Tollefson and R. E. Flaherty, "Exchange Valuation: An Empirical Test", **The Accounting Review**, October, 1979.

15- Thomas, A. L., Studies in Accounting Research No. 9, **The Allocation Problem: Part Two**, American Accounting Association, 1974.

16- Tweedie, D. P., "Cash Flows and Realisable Values: the Intuitive Accounting Concepts? An Empirical Test", **Accounting and Business Research**, Winter, 1977.

17- Vancil, R. F. and R. L. Weil, **Replacement Cost Accounting : Readings on Concepts, Users & Methods**, Thomas Horton & Daughters, 1976.

18- Vickrey, D. W., "Is Accounting a Measurement Discipline?" **The Accounting Review**, October, 1970.